

درس هشتم: سه برهان برای اثبات وجود خدا (برهان ابن سینا، خواجه و ملاصدرا)



مطلبی که پیش رو دارید، درس هشتم از جزوه «خداشناسی» طرح ولایت (ویژه دانشجویان - با تدریس استاد عبداللّهی) است. اگر به صورت اتفاقی یا از طریق جستجو وارد این نوشته شده‌اید، پیشنهاد می‌کنم سری به صفحه معرفی این جزوه بزنید تا هم با سیر کلی مباحث آشنا شوید و هم در صورت تمایل، سایر بخش‌های آن را به ترتیب مطالعه کنید.

مقدمه: بررسی براهین فلسفه غرب در اثبات وجود خدا

من همیشه به دانشجویان می‌گویم که این درس، در واقع درس «خوش‌گذرانی» این کتاب است. دلیلش این است که در این درس مطلب جدید و سنگینی نداریم که ذهن شما را درگیر کند. در واقع، کاری که ما در این درس انجام می‌دهیم این است که تمام ابزارها، مصالح و مفاهیمی را که در درس‌های قبلی یاد گرفتیم و آماده کردیم، اکنون کنار هم می‌گذاریم تا به نتایج جدید و شیرینی دست پیدا کنیم. ما می‌خواهیم با استفاده از همان مبانی پیشین، وارد مهم‌ترین بحث خود، یعنی اثبات وجود خدا شویم.

در این درس، ما سه استدلال عقلی برای اثبات وجود خدا ارائه خواهیم کرد. دو استدلال اول، استدلال‌هایی با رویکرد «ابن‌سینایی» هستند که با مفاهیم واجب، ممکن و ممتنع سروکار دارند و خدا را به عنوان «واجب بالذات» اثبات می‌کنند. استدلال سوم، استدلالی با رویکرد «ملاصدرای» است که بر اساس تحلیل وجودبخشی علت فاعلی به معلول بنا شده است؛ یعنی همان تحلیل دقیقی که در درس پنجم {یعنی درس «تحلیل هستی‌بخشی علت فاعلی»} آن را فرا گرفتیم و در آن آموختیم معلول، وجود رابط و عین‌الرابط به علت فاعلی است.

پیش از ورود به متن کتاب و براهین اثبات وجود خدا، لازم می‌دانم یک مقدمه‌ی خارج از کتاب عرض کنم که دانستن آن برای شما بسیار مفید و روشنگر است. متأسفانه باید توجه داشته باشیم که در سنت فلسفی غرب و الهیات مسیحی،

وضعیت استدلال‌های عقلی برای اثبات وجود خداوند اصلاً مطلوب نیست. به طور کلی در فلسفه‌ی غرب، حدود هشت دسته استدلال برای اثبات خدا مطرح شده است. اما اتفاقی که افتاده این است که خود فیلسوفان غربی در تکتک این هشت دسته استدلال خدشه وارد کرده و آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که امروزه تقریباً هیچ استدلالی که مورد اجماع باشد و از تیغ اشکال مصون مانده باشد، در میان آن‌ها یافت نمی‌شود.

اگر علاقه‌مند هستید که منبع و مستند این سخن را بدانید، می‌توانید به کتابی با عنوان «خدا در فلسفه» مراجعه کنید. این کتاب در واقع ترجمه‌ی مقالاتی از «دائرةالمعارف فلسفی» بسیار مشهور و معتبر به ویراستاری «پل ادواردز» است. در آن دائرةالمعارف، برای هر یک از این هشت دسته استدلال، یک مقاله‌ی مستقل و مفصل نوشته شده است که نویسندگان آن‌ها فیلسوفان متفاوتی هستند. در ایران، آقای بهاءالدین خرمشاهی این مقالات را به همراه یک مقاله‌ی دیگر ترجمه کرده و در قالب این کتاب منتشر کرده‌اند. با مطالعه‌ی این اثر به روشنی می‌بینید که تمام استدلال‌های غربی در آنجا مخدوش و ابطال شده‌اند.

بر همین اساس، نگاه رایج و پذیرفته‌شده در فلسفه‌ی غرب و الهیات مسیحی این شده است که «با عقل نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد». خود آقای خرمشاهی به عنوان مترجم این اثر، وقتی می‌بیند اوضاع استدلال‌های عقلی این‌گونه است و پایه‌های همه‌ی آن‌ها فرو ریخته، خودش دست به کار می‌شود. ایشان یک استدلال عقلی جدید می‌سازد و آن را برای بررسی به دو نفر از دوستانش، یعنی آقای دکتر سروش و آقای دکتر کامران فانی می‌فرستد. اما آن دو نفر نیز استدلال ساخته‌ی ایشان را به شدت نقد کرده و به اصطلاح «لت و پار» می‌کنند. پس از این اتفاق، آقای خرمشاهی می‌آید و بیان می‌کند که حالا که عقل راهی به جایی نمی‌برد، خیلی ناراحت نشوید، زیرا «دل به وجود خدا گواهی می‌دهد». در واقع، ایشان چون می‌بیند عقل فلسفی به بن‌بست رسیده است، به سراغ «خداشناسی فطری» و دل می‌رود.

اما ما در درس اول {یعنی درس «[ضرورت تعمیق خداشناسی به همراه ارزیابی راه‌های چهارگانه آن](#)»} تأکید کردیم که خداشناسی فطری به تنهایی کافی نیست. باید دقت کنیم که این بن‌بست، مشکل فلسفه‌ی غرب است، نه مشکل عقل. این سخن را از سر تعصب عرض نمی‌کنم؛ بنده شخصاً این استدلال‌های غربی را تدریس کرده‌ام، نقد کرده‌ام و روی آن‌ها تحقیق علمی داشته‌ام. مشکل اصلی فلسفه‌ی غرب، ضعف بنیادین مبانی آن است. به عنوان مثال، آن‌ها حتی «اصل علیت» را به درستی نفهمیده‌اند. {در درس سوم یعنی «[بررسی مناط احتیاج به علت](#)» توضیح دادیم که} برتراند راسل، که از بزرگ‌ترین فیلسوفان قرن بیستم انگلستان به شمار می‌رود، تصورش از اصل علیت این بود که «هر موجودی نیازمند علت است». این یک تصویر بسیار ابتدایی و کاملاً غلط است؛ زیرا اگر بگوییم هر موجودی علت می‌خواهد، خدا هم موجود است و در نتیجه او هم علت می‌خواهد، که این امر به تسلسل باطل می‌انجامد. در حالی که ما در فلسفه‌ی اسلامی به دقت آموخته‌ایم که «هر موجود ممکن» یا «هر موجود فقیر» نیازمند علت است، نه هر موجودی.

به همین دلیل است که شهید مطهری در دو جای مختلف به درستی اشاره می‌فرمایند که یکی از علل اصلی گرایش به مادی‌گری و الحاد در مغرب‌زمین، همین ضعف مبانی فلسفی آن‌هاست. آن‌ها چون مبانی فلسفی ضعیفی دارند، در

خداشناسی نیز می‌لنگد و به بن‌بست می‌رسند. اما در نقطه‌ی مقابل، ما در فلسفه‌ی اسلامی استدلال‌های عقلی متعددی داریم که بسیار محکم و متقن هستند و اصطلاحاً «مولای درزشان نمی‌رود». در این درس، ما سه مورد از این استدلال‌های محکم را بیان خواهیم کرد. از شما می‌خواهم با دقت به این براهین توجه کنید و ببینید آیا اصلاً می‌توانید به آن‌ها اشکالی وارد کنید و آیا مقدمات آن‌ها درست است یا خیر.

برهان اول برای اثبات خدا: برهان امکان و وجوب (ابن‌سینا)

نخستین برهانی که بررسی می‌کنیم، برهان «امکان و وجوب» است که به «برهان صدیقین ابن‌سینا» نیز شهرت دارد. البته ریشه‌های این برهان پیش از ابن‌سینا در آثار فارابی نیز دیده می‌شود، اما ابن‌سینا در کتاب الاشارات و التنبیهاآت آن را به شکلی مفصل و منسجم تقریر کرده است. دقت کنید که در این براهین، ما فعلاً فقط می‌خواهیم «اصل وجود خداوند» را اثبات کنیم و به صفات او {مانند علم، قدرت، یگانگی و...} کاری نداریم. صفات خداوند در مراحل بعدی اثبات خواهند شد. این برهان از چند مقدمه تشکیل شده است:

مقدمه اول: موجودی هست.

این گزاره کاملاً بدیهی است؛ زیرا هر انسانی حداقل در وجود خودش هیچ تردیدی ندارد. انسان خود را با «علم حضوری» می‌یابد و از آن علم حضوری، یک قضیه از جنس «علم حصولی» می‌سازد که «من هستم». سپس با حذف خصوصیت «من»، به این گزاره‌ی کلی می‌رسد که «موجودی هست». با این حال، اگر کسی همین گزاره را هم انکار کند و بگوید موجودی نیست، چه پاسخی باید به او داد؟ پاسخ این است که چنین شخصی با این انکار در واقع خودش را هم نفی کرده است. کسی که نیست، نمی‌تواند حرف بزند. همین که او لب به سخن باز می‌کند تا ادعای خود را مطرح کند، نشان می‌دهد که وجود خودش را پذیرفته، وجود مخاطب را پذیرفته، و وجود سخن خود را نیز پذیرفته است. پس اصل اینکه «موجودی هست» بدیهی است.

مقدمه دوم: هر موجودی یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات.

این مقدمه را ما در انتهای درس دوم {یعنی درس «تبیین مفاهیم وجوب، امکان و امتناع»} اثبات کردیم. در آنجا گفتیم هر شیء مفروضی را که با مفهوم «وجود» بسنجیم، از سه حال خارج نیست: یا واجب است، یا ممکن، یا ممتنع. از آنجا که ما در مقدمه اول گفتیم «موجودی هست»، پس ممتنع‌الوجود بودن آن خط می‌خورد {زیرا ممتنع هرگز موجود نمی‌شود}. بنابراین، هر موجودی در عالم، یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات.

مقدمه سوم: پس موجود مفروض، یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات.

این نتیجه‌گیری مستقیم از ترکیب مقدمه اول و دوم است.

مقدمه چهارم: اگر موجود مفروض، واجب بالذات باشد، پس واجب بالذات وجود دارد.

اگر آن موجودی که در مقدمه اول پذیرفتیم هست، خودش واجب بالذات باشد، مدعای ما در همین مرحله ثابت می‌شود و برهان به پایان می‌رسد.

مقدمه پنجم: اگر موجود مفروض، ممکن بالذات باشد، مستلزم این است که واجب بالذات همراه آن وجود داشته باشد.

این مقدمه بدیهی نیست و نیاز به اثبات دارد. چرا وجود یک ممکن بالذات، حتماً مستلزم وجود واجب بالذات است؟ برای اثبات این مقدمه، باید دو گام برداریم:

گام اول: موجود ممکن بالذات، بر اساس «اصل علیت»، نیازمند علت است. همچنین بر اساس «قانون معیت علل حقیقی با معلول»، تمام علت‌های حقیقی آن معلول {از جمله علت‌های فاعلی طولی آن} باید همراه با آن موجود باشند. پس این ممکن بالذات، به همراه علت یا علل فاعلی طولی‌اش، یک «سلسله» را تشکیل می‌دهند.

گام دوم: این سلسله از دو حال خارج نیست؛ یا دوری است یا غیردوری. اگر غیردوری باشد، باز دو حالت دارد: یا همه علل فاعلی در آن تا بی‌نهایت ممکن بالذات‌اند {که به آن تسلسل می‌گوییم}، یا این سلسله در نهایت به موجودی ختم می‌شود که دیگر ممکن بالذات نیست، بلکه واجب بالذات است.

بنابراین، اگر موجود مفروض ما ممکن بالذات باشد، سه فرض پیش روی ماست:

۱. این موجود در یک سلسله‌ی دوری قرار دارد.

۲. این موجود در یک سلسله‌ی نامتناهی از علل فاعلی (تسلسل) قرار دارد.

۳. این موجود در سلسله‌ای قرار دارد که به واجب بالذات منتهی می‌شود.

اما ما پیش‌تر {در درس «تسلسل و دور در علل به چه معناست و چرا محال است؟»} با براهین عقلی قاطع اثبات کردیم که فرض اول (تحقق دور در علل فاعلی) و فرض دوم (تحقق تسلسل در علل فاعلی) ذاتاً محال و ممتنع هستند. بنابراین، چون فرض اول و دوم باطل است، فرض سوم متعین و قطعی می‌شود. یعنی سلسله‌ی علل فاعلی این موجود ممکن، حتماً باید به واجب بالذات ختم شود.

نتیجه‌گیری برهان اول: در هر حال، چه آن موجود مفروض در مقدمه اول خودش واجب بالذات باشد، و چه ممکن بالذات باشد، در هر دو صورت وجود «واجب بالذات» در عالم هستی قطعی و اثبات‌شده است.

البته، برخی از فیلسوفان غربی ادعا کرده‌اند که اگر تعداد حلقه‌های دور زیاد و پیچیده باشد، محال نیست؛ اما ما با دلیل عقلی محکم اثبات کردیم که این حرف کاملاً غلط است و دور، چه با یک واسطه و چه با هزار واسطه، محال است.

برهان دومی که بررسی می‌کنیم، متعلق به خواجه نصیرالدین طوسی (رحمة الله علیه) است. ایشان مهم‌ترین متکلم شیعی و بلکه مهم‌ترین متکلم جهان اسلام است؛ همان شخصیت بزرگی که وزیر هولاکوخان مغول بود و رصدخانه‌ی مراغه را تأسیس کرد. کتاب ایشان با نام تجرید الاعتقاد یا تجرید الکلام، مهم‌ترین متن کلامی اسلام است که بیش از ۲۶۸ شرح و حاشیه توسط علمای شیعه و سنی بر آن نوشته شده است، هرچند متأسفانه بسیاری از آن‌ها هنوز به صورت خطی باقی مانده و چاپ نشده‌اند.

خواجه نصیرالدین طوسی در این برهان، متوجه یک نکته‌ی بسیار ظریف و دقیق شد. او دریافت که استدلالی که ما برای «امتناع تسلسل» اقامه می‌کنیم، در واقع «وجود واجب بالذات» را نیز اثبات می‌کند. وقتی ما می‌گوییم تسلسل در علل فاعلی محال است، معنایش این است که سلسله‌ی علت‌های فاعلی نمی‌تواند تا بی‌نهایت امتداد یابد، بلکه حتماً باید در یک جایی قطع شود. آن نقطه‌ای که سلسله در آن قطع می‌شود کجاست؟ نقطه‌ای است که به یک «علت فاعلی نخستین» برسیم؛ یعنی علت فاعلی‌ای که خودش دیگر علت فاعلی نداشته باشد. خب، علت فاعلی‌ای که علت فاعلی ندارد، وجودش از کیست؟ از خودش است. پس او همان «واجب بالذات» است.

بر این اساس، خواجه نصیر برهانی کوتاه‌تر از برهان ابن‌سینا طراحی کرد. مقدمات اول تا چهارم این برهان، دقیقاً همان مقدمات برهان ابن‌سینا است:

۱. موجودی هست.

۲. هر موجودی یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات.

۳. پس موجود مفروض، یا واجب بالذات است یا ممکن بالذات.

۴. اگر واجب بالذات باشد، وجود واجب بالذات ثابت است.

تفاوت در اثبات مقدمه پنجم است.

مقدمه پنجم: اگر موجود مفروض ممکن بالذات باشد، مستلزم این است که واجب بالذات همراه آن وجود داشته باشد.

دلیل خواجه نصیر برای این مقدمه بسیار سراسر است. او می‌گوید: اگر موجود مفروض ما ممکن بالذات باشد، بر اساس اصل علیت و قانون معیت، معلول علت یا علل فاعلی طولی است که همراه آن موجودند و با آن یک سلسله را تشکیل می‌دهند. در اینجا، با تمسک به همان دلیلی که برای اثبات امتناع تسلسل از آن استفاده کرده بودیم، نتیجه می‌گیریم که این سلسله لزوماً باید به یک «علت فاعلی نخستین» منتهی شود. به عبارت دیگر، بنا بر اصل علیت، تحقق سلسله‌ای از معلول‌ها بدون وجود یک علت نخستین، عقلاً محال است. {توضیحات مفصل آن را در درس هفتم یعنی

«تسلسل و دور در علل به چه معناست و چرا محال است؟» بیان کردیم و در اینجا به همین میزان بسنده می‌کنیم.}

در اینجا یک پرسش اساسی مطرح می‌شود: این علت فاعلی نخستین، خودش ممکن بالذات است یا واجب بالذات؟ پاسخ این است که او قطعاً «واجب بالذات» است. دلیل این مسئله بسیار روشن است: ما قبلاً اثبات کردیم که این علت فاعلی نخستین، موجود است. همچنین می‌دانیم که هر موجودی یا واجب است یا ممکن. حال باید بپرسیم «علت فاعلی نخستین» یعنی چه؟ یعنی موجودی که خودش علت فاعلی ندارد و وجوددهنده‌ای ندارد؛ پس دریافت‌کننده‌ی وجود از دیگری نیست. از سوی دیگر، ما می‌دانیم که هر موجود «ممکن بالذاتی» ذاتاً نیازمند علت فاعلی است. پس موجودی که علت فاعلی ندارد، محال است که ممکن بالذات باشد. در نتیجه، موجودی که موجود است اما ممکن بالذات نیست، لزوماً و حتماً «واجب بالذات» است. بنابراین نتیجه‌ی نهایی برهان دوم این است که در هر حال {چه موجود مفروض در مقدمه اول واجب بالذات باشد و چه ممکن بالذات}، وجود واجب بالذات در عالم هستی قطعی است.

سوال دانشجو: این برهان با برهان ابن‌سینا چه تفاوتی دارد؟ به نظر می‌رسد هر دو یک حرف را می‌زنند.

پاسخ استاد:

هدف و مقصد هر دو برهان کاملاً یکی است، اما مسیر و تعداد مقدمات آن‌ها متفاوت است. برهان خواجه نصیرالدین طوسی مقدمات کمتری دارد. ابن‌سینا در برهان خود مجبور بود مستقیماً از خودِ قاعده‌ی امتناع تسلسل و امتناع دور استفاده کند {یعنی هر سه فرض را بچیند و دو تا را باطل کند}. اما برهان جناب خواجه، اصلاً نیازی به طرح مسئله‌ی «دور» و ابطال آن نداشت. او مستقیماً از «نتیجه‌ی امتناع تسلسل» {یعنی همان قاعده‌ی لزوم علت فاعلی نخستین} استفاده کرد و به سرعت به جواب رسید.

برهان سوم برای اثبات خدا: برهان ملاصدرا

تا اینجا کار، با اصطلاحات واجب و ممکن پیش آمدیم و خدا را با وصف «واجب بالذات» اثبات کردیم؛ یعنی تا الان پای درس ابن‌سینا بودیم. اما در برهان سوم می‌خواهیم برویم پای درس ملاصدرا. چرا؟ چون ملاصدرا در درس **تحلیل وجودبخشی علت فاعلی به معلول** به ما یاد داد که معلول، عینِ ربط به علت فاعلی خودش است.

به عبارت دیگر، اگر از ابن‌سینا می‌پرسیدیم اسم این‌ها چیست، می‌گفت یکی «علت فاعلی» است و دیگری «معلول». اما ملاصدرا اسم این‌ها را تغییر داد؛ او به جای معلول می‌گوید «موجود رابط» و به جای علت می‌گوید «موجود مستقل» {البته اگر علت خودش معلولِ علت دیگری باشد، «مستقلِ نسبی» است نه «مستقل»}.

حال بیایید این رابطه را در یک سلسله بررسی کنیم. فرض کنید A علت فاعلی B باشد. در این حالت، A از نظر ملاصدرا «طرفِ ربط» محسوب می‌شود و B «موجود رابط» است که به A وابسته است. حالا فرض کنید خودِ A هم علت فاعلی داشته باشد {مثلاً C علتِ A باشد}. در اینجا A در عین حال که علت فاعلی B است، خودش معلولِ C است. در ادبیات ملاصدرا، A نسبت به B «طرفِ ربط» است، اما همین A نسبت به C، خودش یک «موجود رابط» است و C می‌شود طرفِ ربطِ او.

گفتیم که این سلسله نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند و باید یک جایی ختم بشود. در کلاس درس ابن‌سینا، این سلسله‌ی معلول‌ها با علت‌های فاعلی طولی، در نهایت منتهی می‌شود به «علت فاعلی نخستین» که همان «واجب بالذات» است. اما در کلاس درس ملاصدرا، موجود رابط «طرف ربط» دارد. ممکن است آن طرف ربط هم خودش طرف ربط دیگری داشته باشد، اما این سلسله‌ی طرف ربط‌ها نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند. چرا؟ چون اگر تا بی‌نهایت باشد، معنایش تحقق موجودات رابط بدون طرف ربط است؛ یعنی موجوداتی که عین نیازند اما طرف نیازشان موجود نیست. پس این سلسله باید منتهی شود به موجودی که دیگر طرف ربط ندارد و نسبت به موجود دیگری وابسته نیست؛ که اسمش در فلسفه‌ی ملاصدرا «موجود مستقل» است.

با این یادآوری اصطلاحات، اکنون به سراغ بیان استدلال می‌رویم. ملاصدرا در این برهان می‌خواهد اثبات کند که سلسله‌ی موجودات رابط در نهایت منتهی می‌شود به موجود مستقل. شکل منطقی برهان این‌گونه است:

مقدمه اول: «موجودی هست».

این همان مقدمه‌ی بدیهی دو برهان اول است.

مقدمه دوم: «هر موجودی یا رابط است یا مستقل».

این نتیجه‌ای است که در درس پنجم گرفتیم و اکنون از آن استفاده می‌کنیم.

مقدمه سوم: پس آن موجود مفروض ما، یا مستقل است یا رابط.

مقدمه چهارم: اگر موجود مفروض، «موجود مستقل» باشد، پس موجود مستقل وجود دارد.

مقدمه پنجم: اگر موجود مفروض، «رابط» باشد، مستلزم این است که موجود مستقل همراه آن وجود داشته باشد.

چرا این مقدمه پنجم درست است؟ زیرا موجود رابط مفروض، معلول طرف ربط یا طرف‌های ربط طولی است که همراه آن موجودند و با آن یک سلسله را تشکیل می‌دهند و این سلسله لزوماً واجد «موجود مستقل» است.

نتیجه‌گیری: در نتیجه، در هر حال (چه آن موجود مفروض در مقدمه اول موجود رابط باشد و چه موجود مستقل)، موجود مستقل وجود دارد. پس سلسله‌ی موجودات رابط قطعاً در نهایت منتهی می‌شود به یک موجود مستقل.

تفاوت کلاس ملاصدرا با کلاس ابن‌سینا

در اینجا ممکن است بپرسید: «آیا تفاوت این استدلال سوم با استدلال‌های قبلی، و تفاوت کلاس ملاصدرا با کلاس ابن‌سینا فقط در الفاظ و اسامی است؟» پاسخ این است که خیر! چرا؟ چون ما در درس پنجم فهمیدیم که ملاصدرا تحلیل دقیق‌تر و عمیق‌تری از رابطه‌ی معلول با علت فاعلی ارائه کرده است. پس این استدلال هم رابطه وجودی خداوند با مخلوقاتش را به صورتی دقیق‌تر نشان می‌دهد. طبق این تصویر، موجودات رابط هیچ‌گونه استقلالی نسبت به موجود مستقل ندارند. موجود مستقل «غنی مطلق» و «غنی محض» است و بقیه‌ی موجودات همگی عین ربط، عین فقر و عین نیاز به آن موجود مستقل هستند. این ویژگی و امتیاز اول برهان سوم است.

ویژگی و امتیاز دوم این برهان این است که در ادامه‌ی مسیر، کلید حل مسائل «صفات الهی» را به دست ما می‌دهد. در ادامه‌ی مباحث و در درس بعدی خواهیم دید که ما بر اساس همین استدلال، می‌توانیم راه بسیار آسان‌تری را برای اثبات صفات خداوند در پیش بگیریم.

نکته پایانی: دسته‌بندی مسائل خداشناسی

تا این لحظه، ما تنها اثبات کردیم که «واجب بالذات»، «علت فاعلی نخستین» یا «موجود مستقل» وجود دارد. دقت کنید که این سه اصطلاح، سه مفهوم متفاوت برای اشاره به یک واقعیت واحد هستند. اما ما هنوز اثبات نکرده‌ایم که این خدا عالم است، قادر است، یا یگانه است.

در مسائل خداشناسی، ما با سه دسته مبحث روبرو هستیم: ۱. اثبات وجود خدا، ۲. بررسی و اثبات اوصاف خدا، ۳. بررسی افعال خدا. اکنون که از مرحله‌ی اول عبور کرده‌ایم، از درس بعدی باید وارد مرحله‌ی دوم شویم.

[پیشنهاد تقریر کننده:] با توجه به اینکه استاد در این جلسه، بخش عمده‌ای از مباحث را با محوریتِ روخوانی و تحلیل متن کتاب پیش برده‌اند، پیشنهاد می‌شود که برای درک عمیق‌تر ساختار منطقیِ براهین، حتماً متن این درس را از روی کتاب نیز به دقت مطالعه بفرمایید.